

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

محمد شریف منصور و یادداشت پورتال
۲۲ مارچ ۲۰۲۲



شریف منصور

سرگذشت یک رئیس جمهور

(۸)

قیام نهضت اسلامی

تحریک اسلامی و یا نهضت اسلامی یکی از مخالفان داخلی رئیس جمهور داوود بود، اعضای این نهضت که به شدت تحت تأثیر اخوان المسلمین مصر بودند با آزادی هائی که از زمان صدارت داوود خان و نظام سلطنت ظاهرشاه به جا مانده بود کاملاً مخالف بودند و در عین حال می خواستند که افغانستان را از سلطه کمونیستی حفظ کنند. در سال ۱۳۵۳ نهضت اسلامی مقدمات کودتائی را علیه جمهوریت مهیا کرد اما این کودتا قبل از آن که جامه عمل بپوشد توسط سازمان اطلاعاتی دولت کشف شد و رهبران نهضت تحت تعقیب قرار گرفتند، غلام محمد نیازی، استاد سیاف و تعداد دیگری دستگیر شدند ولی استاد ربانی و تعداد دیگری موفق شدند به پاکستان بروند.^۱ آقای موسوی می نویسد :

«نهضت اسلامی در دانشگاه نفوذ نموده در حالی که پایه های مردمی اش در گوشه و کنار افغانستان به مراتب قوی تر بود و قرار گرفتن داوود خان در کنار کمونیستان موقعیت نهضت اسلامی را در بین عوام عمیقتر می ساخت. نهضت اسلامی زنگ خطر را به گوش داوود خان نواخته بود که گرایش او به طرف چپ خطرناک است و او بهای سنگینی را پرداخت خواهد نمود. چنانچه در مراسم برافراشتن بیرق افغانستان که در ماه ثور

¹ _ افغانستان در قرن بیستم ، ظاهر طنین ، ص ۱۷۹

۱۳۵۳ ترتیب یافته بود داوود خان با سراسیمگی این هشدار را جدی گرفته و گفته بود که بعضی ها در دین او تردید می نمایند و او را کافر قلمداد می کنند در حالی که این واقعیت ندارد. ولی داوود خان تصمیمش را گرفته بود که با اسلام گرایان کار را یکطرفه نماید و خاطرش را آسوده سازد تا بعداً به سراغ کمونیستان برود. همان بود که در ۲۳ جوزا ۱۳۵۳ دست به دستگیری سران نهضت اسلامی به اتهام توطئه و کودتا علیه دولت جمهوری زد، اما بعضی از سران نهضت موفق به فرار گردیدند و به پاکستان مهاجر شدند.^۲

در سال ۱۳۵۴ اعضای نهضت بار دیگر کودتائی راه انداختند، طراح و یا طراحان اصلی کودتا مشخص نیست اما مجری این کودتا نهضت اسلامی بود و گلاب الدین حکمتیار خودش را مبتکر کودتا قلمداد می کرد.

طبق این سناریو کودتاچیان که اعضای جوان نهضت اسلامی بودند باید کودتا را در پنجشیر شروع می کردند تا دولت قوای مسلح موجود در کابل را برای سرکوب کودتا به پنجشیر گسیل کند، و عبدالکریم مستغنی معاون وزارت دفاع که حکمتیار او را یکی از ناراضیان نظام معرفی می کرد به وسیله نیروهای تحت فرمانش ارگ و رادیو کابل را تصرف کند و از طریق رادیو خبر سقوط نظام پخش شود. اعضای نهضت اسلامی قیام را شروع کردند، مناطقی را به تصرف درآوردند و منتظر ماندند تا خبر سقوط جمهوریت را بشنوند. دیر زمانی گذشت و نه تنها خبری از پیروزی کودتا به آنها نرسید بلکه اوضاع وارونه شد نیروهای دولتی به سرعت خودشان را به پنجشیر رساندند و اعضای نهضت را به شدت سرکوب کردند، نیمی از کودتاچیان کشته و زخمی شدند و بقیه به پاکستان فرار کردند. جنرال عبدالقادر می گوید:

«در این زمان، عقربۀ داوود خان اندک به طرف غرب و اسلام گرایان می زد. تحرک اسلام گراها هم بیشتر شده بود. «غلام محمد نیازی» رئیس فاکولتۀ شرعیات اعدام شده بود. ربانی که استاد فاکولتۀ شرعیات و پیرو غلام محمد نیازی بود، فرار کرد. مسعود و همراهانش به پنجشیر رفته بودند و یک علاقه داری را تصرف و بیرق بالا کرده بودند. در این زمان من به تازگی دوباره به قوای هوایی بازگشته بودم و رئیس ارکان بودم. فرمان آماده باش سه هلیکوپتر آمد. هلیکوپترها را آماده کردیم. قطعۀ کوماندو به قوای هوایی آمد. آن قطعۀ برای سرکوب مسعود در پنجشیر وظیفه گرفته بود. در نتیجۀ حمله به مسعود، تعدادی از طرفدارانش کشته و تعدادی هم دستگیر شدند. دستگیر شده ها را به کابل آوردند. چنین شایعه شده بود که آن پنجشیری ها در جریان تحقیق کشته شده اند. اما آن ها کشته نشده بودند. آن ها را در زیرزمینی های محل متروکی در دارالامان - که سناتوریمی از زمان امان الله خان بود- زندانی کرده بودند. بعد از هفت ثور ما آن ها را پیدا کردیم. همه شان در حال مردن بودند. دوسیه های آن ها را گرفتیم و آن ها را رها کردیم.»^۳

این نقشه کم و کاستی های زیادی داشت، نقش پراهمیت نیروهای قوای هوایی نادیده گرفته شده بود و مطمئناً نیروهای زمینی برای پیروزی در کودتا به حمایت قاطع نیروهای هوایی نیاز داشتند، در مورد درهم شکستن مقاومت گارد ریاست جمهوری هم برنامه ای ریخته نشده بود. در مورد شکستن مقاومت احتمالی نیروهای وزارت امورداخله تدبیری سنجیده نشده بود. طراح نقشه فکر می کرد که دولت تمام قوایش را به پنجشیر می فرستد و بعد تانک ها می روند و ارگ را فتح می کنند. بر فرض محال فکر می کنیم که دولت نیروهایش را به پنجشیر می فرستاد و کودتاچیان احتمالی در کابل به ارگ حمله می کردند، طبعاً در آنجا با مقاومت شدید نیروهای گارد ریاست جمهوری مواجه می شدند، و آنقدر مقاومت می کردند که نیروهای اعزامی به پنجشیر

^۲ تاریخ تحلیلی افغانستان، ص ۹۴ و ۹۵

^۳ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، ص ۱۶۰ و ۱۶۱

اعضای نهضت را سرکوب می کردند و به کابل برمی گشتند و محاصره احتمالی را درهم می شکستند. هرطور که به قضیه نگاه کنیم امکان پیروزی این کودتا زیر صفر درصد است. در سال ۱۳۵۴ دولت به شدت نهضت اسلامی را سرکوب کرد و صدها تن از آنان را به پشت میله های زندان انداخت. آقای سید محمد باقر مصباح در مورد دلایل وقوع کودتاهای نهضت اسلامی علیه محمد داوود خان می نویسد:

«مخالفت داوود با نیروهای اسلامی و گماشتن کمونیستهای هوادار شوروی در پستهای دولتی موجب خشنودی روسها و طرفداران آنها در سایر کشورها شد، تا حدی که مجله روسی «اخبار» در شماره های ۱۱ و ۱۲ سال ۱۹۷۴ خود با عنوان «شخصیت های برجسته شرق»، از داوود خان به نام بانی افکار مارکسیزم - لنینیسم در افغانستان یاد کرد. تاخت و تاز کمونیست ها، برنامه های ضد اسلامی و غیر مفید دولت، ظلم و خفقان و حتی کشتارهای دسته جمعی مسلمانان و سایر مخالفین سیاستهای روسیه در افغانستان باعث نارضایتی روزافزون مردم شد، تا این که قیام هائی به منظور سرنگونی رژیم دیکتاتوری او صورت گرفت. این قیامها به پیروزی نرسید، اما پایه های رژیم داوود را به لرزه در آورد و کرملین را به هراس افکند.»^۴

روگردانی از شوروی

احساس خطر رئیس جمهور از جانب اتحاد شوروی، فشارهای محور امریکا، ایران و پاکستان و اعتراض های داخلی به نزدیکی بیش از حد افغانستان و شوروی بالاخره نتیجه داد و رئیس جمهور داوود مصمم شد تا با چرخشی تکان دهنده، اوضاع را تغییر بدهد. او تصمیم گرفت که منابع مالی جدیدی پیدا کند و از بار وابستگی مالی و نظامی به اتحاد شوروی بکاهد. آشکار است که اقدامات او نگرانی روس ها را برانگیخته بود. ولادیمیر باسوف، کارشناس مسائل افغانستان در کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی سابق می گوید:

«زمانی که داوود در صدد جست و جوی راه دیگری برآمد و خواست از اتحاد شوروی فاصله بگیرد، در آن زمان این حرکت او ما را نگران ساخت. به خاطر دارم که الکساندر پوزانوف سفیر شوروی در افغانستان با عده دیگری از دیپلمات ها ناراحت بودند. مخصوصاً زمانی که داوود به کشورهای عربی سفر کرد و قراردادهائی را با ایران در سال ۱۹۷۵ عقد نمود، این نگرانی را بیشتر ساخت. باید گفت که بعضی از دیپلمات های ما به این اقدامات دیپلماتیک و درست داوود توجه زیادی نشان ندادند. آنها نخواستند تا فوراً داوود را متهم به نزدیکی با غرب و ایران و دوری از اتحاد شوروی بکنند. اما تا جایی که من می دانم عده ای از دیپلمات ها تشویش داشتند [نگران بودند] که داوود به کدام سمت می رود. ولی من می دانم که او به راهی رفت که نه ما می خواستیم و نه امریکا. البته شواهد زیادی موجود است که سازمان های امنیتی شوروی مخصوصاً ک.ج.ب درباره اقدامات بعدی داوود نگران بودند.»^۵

اما پروفیسور فرد هالیدی می گوید که اتحاد شوروی به این نتیجه رسیده بود که محمد داوود می خواهد از وابستگی اش به آن کشور بکاهد:

«اتحاد شوروی اشتباه نکرده بود. این برداشت اتحاد شوروی درست بود که داوود می خواهد خود را از لحاظ وابستگی اقتصادی و نظامی از اتحاد شوروی کنار بکشد. اتحاد شوروی حق داشت که فکر کند شاه ایران از یک خط مشی توسعه طلبانه پیروی می کند و به تمدن بزرگ اعتقاد دارد. تمدنی که می تواند در بخش بزرگ از آسیای غیر غربی نفوذ داشته باشد. شاه در ترکیه نفوذ داشت و می خواست در هندوستان هم نفوذ داشته

4_ تاریخ سیاسی مختصر افغانستان ، ص ۱۵۰

5_ افغانستان در قرن بیستم ، ص ۱۸۹

باشد، در پاکستان نفوذ داشته باشد، در افغانستان نفوذ داشته باشد و البته همه حکومت های ایران چه حکومت شاه و چه حکومت جمهوری اسلامی ایران، افغانستان را به چشم یک خویشاوند فقیر می نگریستند، فکر می کردند این حق را دارند که به افغانستان بگویند که چه بکنند و چه نکنند. و بنابر این نظر شاه نسبت به افغانستان بیشتر مبتنی بر این عقیده بود که حق دارد در خط مشی های این کشور نفوذ داشته باشد و این کاری بود که می کرد. مثلاً اگر خاطرات اسدالله علم مشاور شاه را بخوانیم، می بینیم که تا چه حد بحث های شاه و توجه او در دهه ۱۹۷۰ به افغانستان معطوف بود. ضمناً ایران در افغانستان منافع اقتصادی هم داشت. افغانستان آب و مواد خام دارد. صحبت از این بود که از کابل به مشهد یک خط آهن کشیده شود که می توانست برای اقتصاد ایران سودمند باشد. به این ترتیب همه عوامل به توجه ایران به داشتن مداخله بیشتر در افغانستان منجر شد.^۶

سلیگ هاریسون هم بدین باور است که شاه به دنبال نفوذ و اعمال قدرت بر افغانستان بود و می خواست هم به اردوگاه نزدیکان غرب و مخالفان کمونیسم بپیوندد:

«در اوایل دهه ۱۹۷۰ م، و با افزایش قیمت نفت، شاه ایران محمد رضا پهلوی جاه طلبانه کوشید که نفوذ شوروی در کشورهای همسایه را محدود کند و نوع پیشرفته ای از امپراتوری قدیمی پارس را به وجود آورد. تا قرن ۱۸ م، ایران بر افغانستان غربی حکم می راند و سقوط ظاهر شاه جاه طلبی ایران را دوباره زنده کرد. شاه ایران در اوایل ۱۹۷۴ م، تلاش جدی کرد که کابل را وارد حلقه امنیتی و اقتصادی متمایل به غرب نماید، که تهران مرکز آن بود و شامل کشورهای هند، پاکستان و دولت های خلیج فارس می شد. ایالات متحده این سیاست محدود کننده را فعالانه به عنوان بخشی از مشارکت خارجی با شاه در حوزه کمک های اقتصادی و نظامی، و به مانند اقدامات مخفیانه در سراسر آسیای جنوب غربی تقویت کرد. با این حال، هنری کسینجر وزیر خارجه پیشین امریکا، در مورد داوود به عنوان عامل آگاه یا ناخود آگاه شوروی، عمیقاً اظهار نگرانی می کرد. کسینجر و دیگر مقامات مهم امریکا اذعان می کردند که برای جایگزینی گرایش به شوروی به دنبال یک عدم تعهد واقعی هستند تا گرایش به غرب. آنها به خصوص تأکید داشتند که نمی خواهند رابطه کمک نظامی به کابل را بنا گذارند. بیشترین نتایج آشکار تلاش و مبارزه ایران، در عرصه های اقتصادی و فرهنگی ظهور یافت. تهران در سال ۱۹۷۴ م، یک اعتبار چهل میلیون دالری برای کابل، به عنوان اولین بخش برنامه کمک اقتصادی دو میلیارد دالری که باید ظرف ۱۰ سال انجام می شد اختصاص داد. ایران در نظر داشت به عنوان بزرگ ترین اعطا کننده کمک به افغانستان جای اتحاد شوروی را بگیرد و همچنین با همیاری برای آغاز پروژه یک شبکه راه آهن و جاده که افغانستان را به بنادر خلیج فارس متصل می کرد، وابستگی خارجی این کشور به مجاری حمل و نقل و بازرگانی شوروی را از بین ببرد. رادیوی تهران ساعات پخش برنامه به صورت فارسی دری را افزایش داد و شهرهای افغانستان از نشریات ایرانی اشباع شد.»^۷

آقای صمد غوث معتقد است که بهبود روابط افغانستان با کشورهای اسلامی همسایه باعث نگرانی اتحاد شوروی شده بود:

«بدون شک روس ها از انکشاف و توسعه روابط بین افغانستان و کشورهای مسلمان همسایه اش هراس داشت که این موضوع باعث تضعیف رابطه انحصاری شوروی بر افغانستان و سرانجام کاهش نفوذ آن کشور بر

^۶ افغانستان در قرن بیستم، ص ۱۹۰ و ۱۹۱

^۷ پشت پرده افغانستان، ص ۱۴ و ۱۵

کابل می شد. به هر حال برای روس ها نیز مشکل بود که از این روش نامطلوب به صورت علنی جلوگیری کنند. مناسبات ایران و پاکستان با روسیه خوب و در حال خوب تر شدن بود. تا حد ممکن آن کشور نمی خواست به همسایگان افغانستان بگوید که از تحکیم روابط خود با این کشور خودداری کنند و به این ترتیب به روابط خود با این کشور ها صدمه وارد کند و از جانب دیگر مستقیماً به حکومت افغانستان نیز گفته نمی توانست که از مساعی برای تأمین روابط نزدیک با ایران، پاکستان و کشورهای غربی دست بردارد.^۸

به هر حال شوروی نمی توانست شاهد نزدیکی همسایه اش با غرب باشد، با آن که شوروی تمایل داشت که روابط نزدیکش با افغانستان حفظ شود ولی در غیر این صورت بهتر بود که افغانستان «بی طرف» و «غیر متعهد» باقی بماند، آقای فرید احمد مزدک می گوید:

«تلاش های محمد داوود از نظر روس ها تلاش هائی بود برای در هم شکستن همان موازنه سنتی که در افغانستان در رقابت میان امریکا و اروپای غربی و اتحاد شوروی به وجود آمده بود. و این شکستن به اصطلاح «موازنه» را- به زعم خود شوروی ها- مسکو نمی خواست که صورت بگیرد و وقتی [شوروی] از ناحیه داوود احساس خطر کرد با به کار انداختن همه امکاناتی که در دست داشت جلو این گرایش و این حرکت را گرفت. در حقیقت تغییراتی که در سیاست حزب دموکراتیک خلق افغانستان در قبال محمد داوود در سال های ۱۹۷۶ _ ۱۹۷۵ نمایان شد، انعکاس همان دگرگونی هائی بود که در سیاست های کرملین در قبال داوود به وجود آمده بود.»^۹

دکتر حسن شرق هم می گوید که شوروی ها از همان ابتدای به قدرت رسیدن محمد داوود خان به خاطر ممنوع کردن فعالیت های حزب کمونیست خلق با او مشکل داشتند و از آن گذشته شوروی با کارکردن متخصصان خارجی در افغانستان مخالف بودند:

«بعد از بیست و شش سرطان (تیر) بعد از این که فعالیت های حزب دموکراتیک خلق با فعالیت های سیاسی احزاب دیگر از بین برده شده بود، با وجودی که شوروی ها مناسبات خود را با افغانستان خواستند که به صورت نمایی و جلادار به پیش ببرند. ضمناً از این کار خوششان هم نمی آمد. بعد از این که حکومت افغانستان تصمیم گرفت که چپی ها را از دستگاه دولتی آن هم به خاطر تبلیغات ضد منافع مردمی و یا ضد جمهوریت جدا کند، شوروی ها نا آرام شدند. دوم، بعد از این که حکومت جمهوری توانست کمک های بیشتر کشورهای جهان، خصوصاً کشورهای اسلامی ثروت مند را کسب نماید، شوروی به عنوان کمک کننده درجه اول همیشگی به افغانستان از نظر کمیت و کیفیت، داشت تحت الشعاع کشورهای اسلامی قرار می گرفت، خوششان نمی آمد. دیگر این که پروژه های عمرانی بزرگ از جانب ملل متحد، مثل نهر گرگان، چشمه شفا و چندین پروژه بزرگ دیگر در سمت شمال کشور [در دست اجرا بود] که بالطبع تعدادی از متخصصین غربی در آن کار می کردند. این را شوروی ها دوستانه تلقی نمی کردند.»^{۱۰}

در اواسط سال ۱۳۵۶ محمد داوود خان تصمیم گرفت که منابع تازه ای برای تأمین نیازمندی های نظامی قوای مسلح پیدا کند و به جای شوروی، سلاح ها و مهمات کشور را از کشورهای دیگر بخرد. جنرال عبدالقادر می گوید:

⁸ سقوط افغانستان، ص ۲۳۰ و ۲۳۱

⁹ افغانستان در قرن بیستم، ص ۲۰۲

¹⁰ افغانستان در قرن بیستم، ص ۱۹۳ و ۱۹۴

«داوود خان تصمیم گرفته بود نیازمندی نظامی افغانستان، از انحصار شوروی بیرون شود. قرار شده بود افغانستان سلاح مورد نیاز خود را از چند کشور بگیرد. هیأتی را هم به هندوستان فرستاد. داوود خان این فکر خود را چند بار به ما گوشزد کرد. بر همین اساس، رقابتی پیدا شد. هر کس در تلاش بود که از کانال خود، رابطه ای برقرار کند و کاری انجام دهد. هیأت نظامی فرانسه آمد. دو هلیکوپتر با خود آورده بودند. سویدنی ها هم یک طیاره ترانسپورتهی نظامی آوردند. یک هیأت نظامی فرانسه به کابل آمد. دو نفر سویدنی هم در بین شان بودند. نمی دانم از کدام کانال آمده بودند. احتمالاً از طریق وزارت دفاع. «نجیب» - داماد «رسولی» - رئیس آریانا بود. لوی درستیز وزارت دفاع، «عزیز» نام داشت. او از تحصیل کرده های ترکیه بود و با روس ها تضاد داشت. رسولی هم ضد شوروی بود. آن ها آن هیأت فرانسوی را دعوت کرده بودند. از یک سو علایق سیاسی ما به طرف شوروی بود اما از طرف دیگر مسأله وطن و لاف وطن پرستی ما بود. از سوی دیگر این فکر هم پیدا شد که خرید طیاره از این کشورها به تشدید تضاد بین افغانستان و شوروی می انجامد.»^{۱۱}

یادداشت:

با تأسف نویسنده کتاب حاضر در تحلیل هایش بیشتر به آثار و کتبی مراجعه نموده که آن کتب در جو هیستریک "داوود ستیزی" از به اصطلاح چپ و راست نگاشته شده، ضمن آن که نوکران و جواسیس روس را در وجود باندهای "خلق - پرچم" که در عمل به اثبات رساندند، هیچ تعلقی به کمونیسم و مارکسیزم- لنینیسم نداشتند، "کمونیست" معرفی می دارند، نیروهای اخوانی را نیز که مطلقاً به مثابه دست دراز استخبارات پاکستان و غرب عمل می نمودند، به مثابه یک نهضت معرفی می دارد.

تاریخ خونبار بیش از ۴ دهه اخیر نشان داد که نیروهای اسلام سیاسی به مانند رقبای شان خلق و پرچم، مهره های بیمقدار یک بازی استخباراتی بیش نبودند. آنها در همه حال فقط دو هدف را تعقیب نموده و می نمایند، بقای فزیزی و سیاسی و تأمین منافع فردی و گروهی خودشان و خدمت به بیگانگان جهت حفظ حمایت های سیاسی - نظامی و اقتصادی آنها.

به نظر ما هر دو رقیب با مفاهیمی چون "عرق ملی" و "منافع ملی" کاملاً بیگانه بودند و در یک بحث تاریخی، جای دارد از آنها به نام "ستون پنجم" دشمنان افغانستان یادآوری گردد.

اداره پورتال "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان"

^{۱۱} _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، ص ۱۵۶ و ۱۵۷